

❖ تحلیل و بررسی فلسفه خاموشی ❖

❖ از دیدگاه مولانا ❖

□ دکتر سیده مریم ابوالقاسمی □

گروه زبان و ادبیات فارسی

چکیده

نظریه خاموشی و کتمان سرّ از جمله جنبه‌های متعالی تفکرات صوفیه است. اندیشمندان صوفی درباره اهمیت این نکته مهم و اساسی، دیدگاههای گوناگونی عرضه داشته‌اند که البته هر یک در جای خود قابل تأمل است. اما با اندکی دقت و امعان نظر می‌توان دریافت که هیچ یک از آنها به اندازه مولانا زیبایی و ارزش این مسأله را بیان نداشته‌اند. در اعتقادات عرفا، مسأله کتمان سرّ و خاموشی از نکات بنیادی و اساسی بوده که به دلایل مختلف یک سالک باید بدان پایبند باشد، زیرا آنان معتقدند: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كَلَّ لِسَانَهُ». اصولاً مولانا، خود از شیفتگان خاموشی و سکوت به‌شمار می‌رفته تا به حدّی که در بسیاری از اشعار خود در محلّ تخلّص شاعرانه از الفاظ و ترکیبات و تعبیراتی که بار مفهوم خاموشی را در خود نهفته دارند، استفاده می‌کرده است.

یکی از دلایلی که وجوب سکوت را الزام می‌نموده، فاش نمودن اسرار در میان مجمع اغیار و عوام است، زیرا اگر افراد کم‌ظرفیت و کج‌فهم از اسرار و رازها بویی می‌بردند، احتمال وقوع پیامدهای ناگواری برای گویندگان آن وجود داشت، بدین منظور یا ناگزیر بودند که اسرار خود را از مردم عامی پپوشانند و یا اینکه برای خود زبانی مرموز و آکنده از کنایه برگزینند. به اعتقاد مولانا پرمفهوم‌ترین بیانها و زیباترین عبارتها را باید در اعماق خاموشی جست و

اصولاً خاموشی سرشار از مفاهیم و عبارات شیرین و جانفزاست. گفتار به منزله حجاب و مانعیت که از صعود آدمی به سوی حقیقت خودداری می‌نماید. هرچند که یادآوری این نکته نیز ضروریست که اگر سخن در جایگاه مناسب خویش استعمال شود، بسیار سودمند و ارزشمند خواهد بود. در نهایت باید گفت که نوآوریها و ابتکارات مولانا در باب نظریه «سکوت و خاموشی» شامل هر دو عرصه اندیشه و زبان می‌باشد.

نظریه خاموشی و کتمان سِرّ از جمله جنبه‌های متعالی تفکرات صوفیه است. اندیشمندان صوفی درباره اهمیت این نکته مهم دیدگاههای گوناگونی عرضه داشته‌اند و اندیشه‌های بدیع آفریده‌اند که هر یک در جای خود قابل تأمل است. اما با اندکی امعان نظر در آثار مولانا جلال‌الدین محمد بلخی در می‌یابیم که هیچکس به اندازه او ارزش و اهمیت این موضوع را بیان نکرده و در این زمینه قلم‌فرسایی ننموده است. کثرت ترکیبات و کلمات و عبارات ساخته شده در دیوان شمس که مفهوم سکوت و خاموشی را در بر دارند و تعدد دیدگاهها و نظریه‌های او در این باره، خود گواهی صادق بر این مدعاست.

از بررسی و تحلیل متون عرفانی ادب پارسی در می‌یابیم که در اعتقادات صوفیه مسأله کتمان سر و خاموشی از نکات اصلی و اساسی بوده که به دلایل مختلف یک سالک باید بدان پایبند باشد.

در کتاب رساله قشیریه که از جمله کتب باارزش درباره جهان‌بینی صوفیه است گفته شده: «خاموشی سلامت است و اصل آنست، و بر آن ندامت باشد چون وی را از آن باز دارند واجب آن بود که فرمان شرع در آن نگاه دارد و خاموشی در وقت خویش صفت است چنانکه سخن اندر موضع خویش از شریفترین خصلتهاست.»^۱ نیز گفته شده: «خاموشی از ادب حضرتست.»^۲

این کتاب همچنین، صفت خاموشی را لازمه مجاهدان راه حق دانسته و از جمله آدابی برشمرده که موجب پالایش و پاک‌سازی درون و نفس می‌گردد: «اما ایثار خداوندان مجاهدت، خاموشی بود چون دانستند آفت سخن و حظّ نفس کی اندر

۱. رساله قشیریه، ابوالقاسم قشیری، به تصحیح استاد فروزانفر، انتشارات علمی و فرهنگی،

وی است و این صفت خداوندان ریاضت باشد و این یک رکن است از ارکان اندر حکم منازلت و بی عیب کردن خلق»^۱
 حکیم سنایی غزنوی نیز در حدیقه الحقیقه خویش از خاموشی به عنوان یکی از مراحل سلوک یاد می‌کند و می‌گوید:

این همه علم جسم مختصر است	علم رفتن براه حق دگر است
چیست زاد چنین ره ای عاقل	حق بدیدن بریدن از باطل
روی سوی جهان حی کردی	عقبه جاه زیر پی کردن
جاه و حرمت ز دل رها کردن	پشت در خدمتش دوتا کردن
رفتن از منزل سخن‌کوشان	بسرنشستن بصدر خاموشان ^۲

در اعتقادات صوفیه لازمه پذیرش توبه که از ارکان بسیار مهم سیر و سلوک است، خاموشی دانسته شده و از قول سهل عبدالله آمده: «خاموشی درست نیاید کسی را تا خلوت نگیرد و توبه درست نیاید تا خاموشی پیشه نگیرد»^۳

همچنین از ذوالنون مصری پرسیدند که کیست خویشتن دارتر، گفت: «آنکه زبان نگه دارتر است»^۴ ممشار دینوری از صوفیه معروف نیز خاموشی را موجب حکمت می‌داند و می‌گوید: «حکما که حکمت یافتند به خاموشی یافتند و تفکر»^۵
 عطار در الهی نامه، خاموشی را نقد جاودانی می‌داند و از زبان ارسطو می‌گوید:

سکندر با ارسطالیس بسیار	نشست و دم نزد آن پیر هشیار
سکندر گفت آخر یک سخن‌گوی	که هر دو آمدیم اینجا سخن جوی
جوایش داد آن استاد ایام	که خاموشیست نقد ما سرانجام
چو خاموشیست رنگ جاودانی	برنگ جاودان شو تا بمانی ^۶

مولانا جلال‌الدین بدون تردید بیش از همه به ارزش و اهمیت سکوت و خاموشی در مسیر طریقت تاکید داشته است. آنچه ما را واداشته که به بررسی و

۱. همان کتاب ص ۱۸۳

۲. حدیقه الحقیقه، سنایی غزنوی، به تصحیح مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، ص

۱۱۳ ۳. ترجمه رساله قشیریه، ص ۱۸۴

۴. همان کتاب، ص ۱۸۵

۵. تذکرة الاولیا، شیخ عطار، به تصحیح دکتر استعلامی، انتشارات زوآر، ص ۶۱۲

۶. الهی نامه، شیخ عطار، به تصحیح هلموت ریتز، انتشارات توس، ص ۳۵۴

تحلیل این نظریه از دیدگاه او بپردازیم نوآوری‌های سنجدیده، بدیع، زیبا و مبتکرانه‌ای است که چه در عرصه اندیشه و چه زبان از مولانا در این باب مشاهده نموده‌ایم در حقیقت در دیوان غزلیات شمس و مثنوی در مورد فواید خاموشی و مضرات سخن بی‌مورد بسیار داد سخن داده شده است. مولانا اصولاً عاشق سکوت و خاموشی بوده تا اندازه‌ای که حتی در بسیاری از اشعار خود در محلّ تخلّص از کلمات و ترکیباتی چون: خاموش، خموش، خمش کن و نظایر آن استفاده نموده و در بیتی از خوی خود با عنوان «خموشی» یاد می‌کند زیرا که شر و شور جملگی از گفتار به پا می‌خیزد.

چون برسی بکوی ما خامشی است خوی ما زانکه زگفت و گوی ماگرد و غبار می‌رسد
(دیوان شمس ج ۲ بیت ۵۸۴۳)

ما در این مقاله قصد داریم که فلسفه سکوت و خموشی را از دیدگاه مولانا مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم تا به دلایل وجودی آن بیشتر پی ببریم. مولوی در مثنوی از خاموشی به عنوان «مغز» یاد می‌کند و می‌گوید:

این سخن در سینه دخل مغزهاست در خموشی مغز جانرا صد نمانست

(مثنوی دفتر ۵ ص ۷۴)

باز در غزلی بسیار زیبا و پرمفهوم، مولانا خاموشی را «مغز» و درست نقطه مقابل «پوست» می‌داند و از آن بعنوان پرده‌ای برای آن حالت و کیفیت نغز درونی یاد می‌کند و معتقد است که کمترین فضیلتی که در خموشی نهفته شده، اینست که در آن احتمال خوف و رجایی نیست و هرگز افراد پرگو و مدعی به ارزش چون شکر آن پی نخواهند برد.

ای خمشی مغز منی پرده آن نغز منی کمتر فضل خمشی کش نبود خوف و رجا
مرد سخن را چه خیر از خمشی همچو شکر خشک چه داند چه بودتر لللاتر لللا
آینه‌ام آینه‌ام مرد مقالات نهام دیده شود حال من ار چشم شود گوش شما

(دیوان شمس ج ۱ بیت ۴۹۱-۴۸۸)

خاموشی به مراتب از خوردن و نوشیدن عسل گواراتر و دلنشین‌تر است و به «سوزاندن عبارت» توصیه شده است در خاموشی، شور و شری به پا نمی‌گردد و برای جانمایی که این صفت را برگزیده‌اند و اهل خطابند از جانب عالم غیب پیام

می‌رسد.

خاموش که خاموشی بهتر ز عسل نوشی در سسوز عبارت را بگذار اشارت را
(دیوان شمس ج ۱ بیت ۸۷۶)

خاموش و مگو دیگر مفزای تو شور و شر کز غیب خطاب آید جانهای خطایی را
(دیوان شمس ج ۱ بیت ۹۱۱)

از جمله دلایل مهمی که وجوب سکوت و خاموشی را الزام می‌کند و شاید مهمترین دلیل آن، کتمان راز و فاش نگفتن سرّ در میان مجمع اوباش و اغیار است. زیرا اگر نامحرمان و افراد کم‌ظرفیت و کج‌فهم از اسرار و رازها بوی بی‌برند، احتمال تکفیر و تعزیر و دیگر پیامدهای ناگوار وجود خواهد داشت و ممکن است به سرنوشتی ناخوشایند دچار گردند که نمونه‌های آن را در زندگی حلاج و عین‌القضاة همدانی مشاهده می‌کنیم. از این رو برای رهایی از شکنجه، نفی بلد و آزارهای احتمالی دیگر که در تاریخ بی سابقه هم نیست ناگزیر بودند که اسرار خود را از مردم عامی بپوشانند و یا اینکه برای خود زبانی مرموز برگزینند که آکنده از ابهامات و کنایات متعدد باشد تا نااهل هرچقدر هم بکوشد نتواند از ظاهر آن عبارت چیزی درک کند. الفاظ و عباراتی را که عارف استعمال می‌کند دام علمای قشری و اهل استدلال می‌باشد زیرا آنان هرگاه آن الفاظ را بشنوند فوراً گمان می‌کنند که مقصود عارف را دریافته‌اند لیکن فقط پی به معانی ظاهری آن برده‌اند و باب فهم معانی حقیقی و باطنی آن الفاظ بر آنها بسته مانده است. به بیان دیگر صوفیه «سرّ دلبران را در حدیث دیگران» می‌جویند.

تعبیر زیبای پارادوکسی «زبان بی زبانی» خود دلیلی صادق بر این مدعا است که این گروه معذور بودند که راز خود را بر زبان بیاورند و از «قیل و قال» که برخلاف «مکتب حال» است لب فرو می‌بستند. چنانکه حکیم سنایی می‌گوید:

«در جهانی که عالم ثانی است بی‌زبانی همه زبان‌دانی است»^۱

عین‌القضاة در نامه‌های خویش به این نکته تاکید می‌کند که گاهی به دلیل عدم درک عوام، باید سکوت پیشه نمود. «اگر عالمی جواب ابلهی را ندارد در حقیقت

جریان قضا و قدر و کیفیت ترتیب احکام ازلی... تو تعجب مدار.»^۱
 و در جایی دیگر می‌گوید: «در نوشته من بسی سخن‌های غامض باریک مشکل
 درست و هر رونده او را درک نکنند پس غافلان کجا ادراک توانند کرد...»^۲
 و بالاخره مولانا در دیوان شمس می‌گوید:

خموشید خموشید که تا فاش نگردید که اغیار گرفتست چپ و راست خدایا

(دیوان شمس ج ۱ بیت ۱۰۶۸)

حتی به‌هنگام سُکر و مستی که عنان اختیار از دست آدمی ربوده می‌شود باید
 آنقدر مراقب بود که رازی را فاش ننمود و حتی آن را از در و دیوار نیز مخفی
 نگه داشت.

وقت تنهایی خمش باشند و با مردم بگفت کس نگوید راز دل را با در و دیوار خود

(دیوان شمس ج ۲ بیت ۷۸۲۸)

از جمله دلایلی که در مسأله سکوت و خاموشی دخیل می‌باشد، وجود این
 اعتقاد بوده که اصولاً کسی که به‌راز حق پی می‌برد و اسرار برای او مکشوف
 می‌گردد، دیگر قدرت بیان اسرار را ندارد حدیث معروف «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كَلَّ لِسَانَهُ»
 خود معرّف همین نکته است. در حقیقت باید گفت که مسیر معرفت و شناخت،
 مسیری تجربی است و امکان اینکه بتوان آن را از طریق زبان بیان نمود، وجود ندارد
 و همواره زبان ناطقه در وصف شوق نالان بوده است.

عارفان که جام حق نوشیده‌اند رازها دانسته و پوشیده‌اند

هر کس اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

(مثنوی دفتر ۵ ص ۱۴۳)

چو بدیدم که دهانم شده غمّاز نهانم سخن فاش چه گویم؟ که ز مرموز خموشم

(دیوان شمس ج ۳ بیت ۱۶۹۱۲)

نکته جالب توجه اینست که حتی درباره برخی از صوفیانی که اسرار را افشاء
 می‌کرده‌اند در نوشته‌ها و مکتوباتشان نشانه‌های ندامت یافت می‌شود و از اسرار

۱. نامه‌های عین‌القضاة همدانی، به تصحیح علینقی منزوی و عقیف عسیران انتشارات زوّار ج ۱ ص ۳۴۷

۲. تمهیدات، عین‌القضاة، به تصحیح عقیف عسیران، انتشارات متوجه‌ری، ص ۹۹

ناگفتنی که بیان نموده‌اند اظهار پشیمانی می‌کنند. از جمله آنها می‌توان از شخصیت بارز عین‌القضاة همدانی نام برد که می‌گوید:

«هرچه می‌نویسم پنداری دلم خوش نیست و بیشتر آنچه در این روزها نبشتم همه آنست که یقین ندانم که بنشتنش بهتر است از نانبشتن، ای دوست نه هرچه درست و صواب بود روا بود که بگویند و اگر نه چنین بودی مصطفی (ع) نگفتی که «إِذَا ذُكِرَ الْقَدْرَ فَأَمْسِكُوا وَالْقَدْرُ سِرٌّ فَلَا تَفْشُوهُ» و در سخن اهل بصیرت نبود که «افشاء سِرِّ الرُّبُوبِيَّةِ كَفْرٌ» و نباید در بحری افکنم خود را که ساحلش پدید نبود و چیزها نویسم بی خود که چون وا خود آیم بر آن پشیمان باشم و رنجور. حقا و بحرمت دوستی که نمی‌دانم که این می‌نویسم راه سعادت است که می‌روم یا راه شقاوت؟ و حقا که نمی‌توانم که ننویسم و جز گوی بودن در میدان تقدیر روی نیست.»^۱

عدم وجود حقیقی انسان‌های فهیم، با درک و همدلی که بتوانند به کنه حقیقت پی برند از عوامل دیگر نیست که زمینه سکوت و خاموشی را فراهم می‌نموده است و متأسفانه این از جمله مصائبی است که همواره بزرگان با آن دست به‌گریبان بوده‌اند با بررسی دقیق نامه‌های عین‌القضاة می‌توان دریافت که او همواره در اضطراب و ناراحتی بوده و از اینکه میان مریدان خود صاحب‌دلی که پخته و محرم اسرار باشد نمی‌یابد، پیوسته در رنج بسر می‌برد.

مولانا نیز بارها در مثنوی به این نکته اشاره نموده است که مردم روزگار قابلیت فهم و درک سخنان او را ندارند و گرنه او حرفهای زیادی برای گفتن داشته است.

با لب دمساز خود گر جفتمی همچونی من گفتنیها جفتمی

و یا:

من به هر جمعیتی نالان شدم جفت خوشحالان و بدحالان شدم

هرکسی از ظنّ خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من

اصولاً عالم معنوی، عالم خاموشی است که عامل اصلی و موتور محرکه عالم ماده محسوب می‌شود بنابراین طبیعی است که عارف به‌سوی خاموشی گرایش داشته باشد. گفتار و سخن به‌عالم ماده اختصاص دارد و عامل به‌هدر رفتن عمر

محسوب می شود.

- خاموش که آن جهان خاموش در بانگ در آرد این جهان را
(دیوان شمس ج ۱ بیت ۱۴۲۹)
- خامش که در فصاحت عمر عزیز بردی در روضه خموشان چندی چرید باید
(۸۹۶۱/۲)
- غیرت نیز می تواند علت خاموشی باشد.
غیرت لب بگزید و بدلم گفت خموش
دل من تن زد و بنشست و بیفکند لوا
(۱۹۲۳/۱)
- ورنه دست غیرتستی بردهان راست و چپ بی این دهان غوغاستی
(۳۰۹۹۵/۶)
- خاموشی برای یک عاشق و عارف پاکباز، شایسته تر است و به اعتقاد مولانا پرمفهومترین بیانها و زیباترین عبارتها را باید در اعماق خاموشی جست. خاموشی سرشار از مفاهیم، رازها، اسرار و عبارات شیرین و جانفزاست و دخل آگاهی محسوب می شود در حالیکه گفتار طبل تو خالی بیش نیست.
عاشق خموش خوشتر، دریا بجوش خوشتر چون آینه است خوشتر در خامشی بیانها
(۲۱۲۴/۱)
- خمش کن خمش کن در خامشیت هزاران زبان و هزاران بیان
(۲۲۰۶۲/۴)
- یادآور می شویم که قبل از مولانا، ابوبکر وراق از مشایخ صوفیه نیز به این نکته اشاره نموده است و می گوید: «خاموشی عارف نافعتر بود.»^۱
خوری معشوق (شمس) که منبع و سلطان و اصل هر گفتاریست نیز خاموشی بوده است.
- خمش کن تا خموش ما بگوید ویست اصل سخن، سلطان گفتار
(۱۰۹۶۴/۲)
- شمس تبریز کم سخن بود شاهان همه صابر و امینند
(۷۱۹۶/۲)

خاموشی غذای نفس مطمئننه محسوب می‌گردد برعکس نفس ناطقه که بسوی گفتار گرایش دارد و از همه مهمتر اینکه تابش خورشید حقیقت و معرفت تنها در پرتو خاموشی حاصل می‌گردد. گویایی زبان دل منوط به خاموشی لب است زیرا با بستن زبان مادی، زبان معنوی دل گشوده می‌گردد.

این نفس مطمئننه خاموشی غذای اوست وین نفس ناطقه سوی گفتار می‌رود
(۹۰۴۷/۲)

سوفسطایی مشو، خمش کن بگشای زبان معنوی را
(۱۳۰۸/۱)

تا تو خمش نکردی اندیشه گرد نامد واشد دهان دل چون بر بسته شد دهانی
(۳۱۴۰۱/۶)

خاموشی، عامل جدایی حق از باطل است. بی‌نشانی و محو حقیقی رانیز باید در خاموشی جست. و اصولاً آدمی به هنگام خاموشی، اسرار را به سوی خود جلب می‌کند و دلش آکنده از اسرار می‌گردد.

خموش کردم ازین پس که از خاموشی من جدا شود حق و باطل چنانک دانه زکاه
(۲۵۴۳۸/۵)

خاموش و درکش این سر، خوش خامشانه می‌خور
زیرا که چون خاموشی، اسرار می‌کشانی

(۳۱۲۱۰/۶)

مولوی در مثنوی خویش نیز از خاموشی بعنوان «جذوب رحمت» یاد می‌کند و می‌گوید:

صبر و خاموشی جذوب رحمتست وین نشان جستن نشان علتست
(مثنوی دفتر ۳ ص ۱۵۴)

جمعیت اندیشه‌ها به هنگام خاموشی رخ می‌نماید و اصولاً آدمی به هنگام خاموشی چون جان لطیف می‌گردد.

تا تو خمش نکردی، اندیشه گرد نامد واشد دهان دل چون بر بسته شد دهانی
(۳۱۴۰۱/۶)

گر نکنی این همه خاموش باش
تا بخموشی همگی جان شوی
(۳۳۹۹۹/۷)

و از همه مهمتر این که در خاموشی، راز عشق فهم می‌گردد و عشق و خاموشی با هم متناسب ترند.

اگر خمش کنمی راز عشق فهم شدی
وگرچه خلق همه هندو ترک و گردندی
(۳۲۵۰۱/۶)

مولوی، «مردانگی» را در خاموشی و «طفل بودن» را در گفتار می‌داند و می‌گوید:
طفلیست سخن گفتن مردیست خمش کردن تو رستم چالاکی نی کودک چالیک
(۲۷۷۰/۵)

حدیث «مَنْ صَمِتَ نَجَا» نیز توصیه به سکوت و خاموشی را تاکید می‌کند.
خموش کن خبر من صمت نجا بشنو
اگر رقیب سخن‌جوی ما روا دارد
(۹۸۲۴/۱)

مولانا چه در مثنوی و چه در دیوان شمس، گفتار را آوای بحر و خاموشی را خود بحر می‌داند.

برهنه شو ز حرف و بحر در رو
چو بانگ بحر دان گفتار ازین سو
(۲۳۱۷۴/۵)

خاموشی بحرست و گفتن همچو جو
بهر این آمد خطاب انصتا
(مثنوی دفتر ۴ ص ۳۹۹)

در ابیاتی دیگر ضمن اشاره و تلمیح به ماجرای معجزه حضرت موسی (ع)، گفتار و خموشی به رودخانه نیل و معجزه موسوی تشبیه شده که برای قبطیان چون خون و برای یاران موسی، چون یار و یاور بود و بلافاصله گفتار به انجیری تشبیه گردیده که منقار هر مرغی لیاقت دریافت آن را ندارد.

خاموش که گفتار تو مانده نیلست
برقبط چو خون آمد و برسبط معین شد
خاموش که گفتار تو انجیر رسیده‌ست
اما نه همه مرغ هوا در خور تین شد
(۶۷۲۸-۶۷۲۹/۲)

در بیتی دیگر ضمن اشاره به حدیث «المرءُ مخبوء تحت لسانه»^۱، گفتار آدمی مشخص‌کننده ماهیت و هویت درونی او معرفی گردیده است.

هین خمش دل پنهانست کجا؟ زیر زبان آشکارا شود این دل چو زبان برخیزد

(۸۴۰۸/۲)

گفتار مادی، از جمله حجابهایی است که مانع رسیدن آدمی به حضرت دوست می‌گردد، در دیوان شمس از زبان بعنوان «غبار» یاد شده که دل را تیره و کدر می‌نماید.

سخن که خیزد از جان ز جان حجاب کند ز گوهر و لب دریا زبان حجاب کند
بیان حکمت اگر چه شگرف مشعله‌ایست ز آفتاب حقایق بیان حجاب کند

(۹۶۹۳-۹۶۹۴/۲)

خمش ای بلبل جانها که غبارست زبانها که دل و جان سخنها نظر یار تو دارد

(۷۹۴۸/۲)

لازمه رسیدن به عالم وصل و بارگاه معشوق، نیستی و فناست در حالیکه گفتار دلیل برهستی و وجود مادیست بنابراین باید گوش دل به کلام خداوند سپرد که توصیه به سکوت و خاموشی نموده: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا»^۲

خاموش که گفت نیز هستیست باش از پی انصتواش الکن

(۲۰۳۶۶/۴)

گفتار به دامی تشبیه شده که آدمی را در خود گرفتار می‌سازد و جانهای حساس نازک را سودایی و پریشان می‌کند.

شصت فرسنگ از سخن بگریز که ز دام سخن درین شستی

(۳۳۷۷۶/۷)

قال و حال متضاد یکدیگرند و با آمدن «حال» دیگر به «قال» نیازی نیست.

خاموش ز قال چند لافی؟ چون حال آمد چه قال خواهیم

(۱۶۵۲۰/۳)

خاموشی، صبر و آثار صبر است.

۱. حدیث منسوب به حضرت علی (ع) است.

۲. قرآن کریم سوره اعراف آیه ۲۰۴

خاموشی صبر آمد و آثار صبر

هر فرج را می‌کشد از کان بلی

(۳۰۷۸۰/۶)

جالب توجه است که عطار نیشابوری نیز قبل از مولانا در اسرار نامه خویش، صبر و خاموشی را مترادف یکدیگر استعمال نموده است و از این حیث مشابهتی بین اندیشه این دو بزرگ مشاهده می‌کنیم.

چو نشناسی سر مویی ز اسرار

به نادانی چه گردی گرد این کار

ترا خاموشی و صبرست راهی

نخواهی یافت به زین دستگاهی^۱

یادآور می‌شویم که هرچند مولانا دربارهٔ مضرات زبان و فواید خاموشی بسیار سخن گفته اما به این نکته نیز اشاره دارد که گفتار امری نسبی است و اگر در جایگاه خویش و به موقع به کار رود چون گنجی با ارزش خواهد بود و در غیرت اینصورت، زبان بار است.

ای زبان تو بس زبانی مرمرا

چون تویی گویا چگویم من ترا

ای زبان هم آتش و هم خرمنی

چند این آتش درین خرمن زنی

ای زبان هم گنج بی پایان توی

ای زبان هم رنج بی درمان تویی

(مثنوی دفتر ۱ ص ۱۰۴)

تنوع و نوآوریهای مولوی در باب نظریهٔ خاموشی تنها در عرصهٔ اندیشه و فکر خلاصه نمی‌شود بلکه در قلمرو زبان نیز ابداعات او بسیار حایز اهمیت است و آن ساختن ترکیبات و واژه‌ها و عبارات و کنایاتی است که دقت در آن‌ها لطف خاصی دارد.

ترکیبات زیبا و متناقض نسای (پارادوکسی) «خاموش گویا، ناطق خموش، گویای خاموش و...» از ساخته‌های ذهنی ابتکاری مولانا است که در جای جای دیوان شمس با آن مواجه هستیم.

بس کن ای مست معربد ناطق بسیار گو بینمت خاموش گویان چون کفه میزان شده

(۲۵۰۵۷/۵)

از جمله ترکیبات دیگر می‌توان به عبارت «چون سوسن حرف بر زبان نیاوردن» و «در سوسن نگریستن» اشاره کرد. حقیقت این است که سوسن آزاد نام گلی است که

۱. اسرارنامه، عطار نیشابوری، به تصحیح دکتر گوهرین، انتشارات صفی‌علیشاه، ص ۱۱۰

بران ده زبان انگاشته‌اند و با آن همه زبان که دارد باز خاموش است صوفی نیز با آنکه زبان آور است اما از سخن گفتن پرهیز می‌کند ازین روی «زبان سوسن» و تعبیراتی مانند آن نمادی است برای «زبان صوفی».

از بهر چنین سرّی در سوسن‌ها بنگر دستوری گفتن نی سرجمله زبان گشته

(۲۴۵۳۵/۵)

در بررسی و تحقیق بعمل آمده بر روی دیوان شمس و براساس شیوه علمی و آماری نزدیک به دویست و پنجاه ترکیب و کنایه و تعبیر وجود دارد که یا با «خاموشی» ساخته شده و یا این که بار مفهوم خاموشی را در خود نهفته دارند. تعداد زیادی از این ترکیبات، بسیار زیبا و سنجیده ساخته شده که نشانه تبحر و تسلط مولانا بر زبان است. که ما فقط به نمونه‌های اندکی از آن اشاره می‌کنیم:

آینه بیان را در نمد کردن - از حرف برهنه شدن - از حرف توبه کردن - از سودای گفت و گورستن - از قشر حرف گذر کردن - از قیل و قال رهیدن - از گفت و ارهیدن - از گفت و گو سیر شدن - از مقاتل بریدن - اسب سخن نراندن - بردهان قفل نهادن - به کعبه خامشان رفتن - چون پسته دهان بستن - خود را اخرس کردن - خود را عجمی ساختن - دفتر گفتار را در جوی افکندن - زنج را بریستن - سبد گفت را رها کردن - سوسفطایی نشدن - گفت غلامان را ترک گفتن - لباس حرف را دریدن - مشک سخن نهادن - مَهر بردهان نهادن - ناطقه را بردار کردن - نقد سخن را گذاشتن - نقل را هشتن - همزبان بی زبانان شدن و...

در نهایت باید گفت که اعتقاد مولانا در باب نظریه «خاموشی و کتمان سرّ» هرچند که در تفکرات و جهان بینی صوفیه ریشه دارد اما در آثار او به جنبه‌های نو و بدیع نیز به کرات برمی‌خوریم که این نوآوریها را می‌توان در مجموع به سه جنبه ترکیبات و عبارات زبانی سنجیده و زیبا، دیدگاهها و اندیشه‌های نو و متبکرانه و همچنین کثرت و تعدّد این دیدگاهها خلاصه نمود که مسلماً بعد و حتی قبل از او سابقه نداشته است.